



# جام جهان‌نمای قطر

سفرنامه‌ی قطر به بهانه‌ی جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲

عزیز نوبهار

موسسه فرهنگی هنری هفت‌برکه





از همان روزی که قرعه‌ی برگزاری جام جهانی ۲۰۲۲ به نام کشور قطر افتاد، من هم مثل خیلی از ایرانی‌های دیگر به این فکر کردم که شاید بتوانم در این رویداد حضور داشته باشم. رویدادی که در آن مردم سراسر جهان چهار سال یک بار به بهانه‌ی فوتبال دور هم جمع می‌شوند و فرهنگشان را به اشتراک می‌گذارند.

در این گزارش تلاش می‌کنم بخش‌هایی از تجربه‌ی سفرم به جام جهانی ۲۰۲۲ قطر، بزرگترین و پربیننده‌ترین رویداد ورزشی و فرهنگی جهان را بنویسم؛ به عنوان یک مسافر کنجکاو و تماشاگر فوتبال.





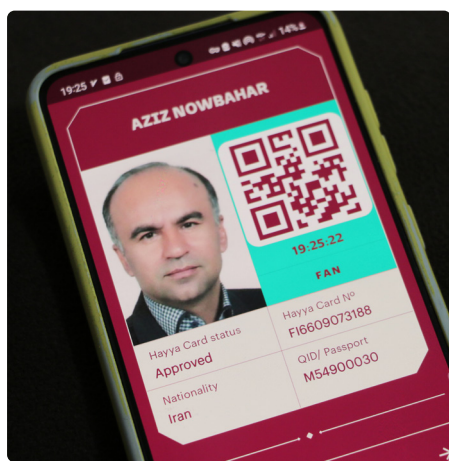
بخش یکم

قطر



## مقدمات سفر

حدود شش ماه پیش از آغاز بازی‌ها، با گروهی از دوستان تصمیم‌مان برای سفر به جام جهانی قطعی شد. از گوشه‌وکنار می‌شنیدم که دیگر گراشی‌ها هم در تکاپوی هماهنگی برای حضور در این بازی‌ها بودند و طبیعتاً برای ما که هر کدام دوست و آشنایی در دوحه داریم فرصت مغتنمی بود، چرا که بسیاری از هزینه‌های سفر با وجود یک آدم آشنا در قطر، کاهش پیدا می‌کرد. در این سفر هزینه‌ی بلیت رفت و برگشت ما ۱۴ میلیون و ۳۵۰ هزار تومان بود.



دولت قطر برای مسافران جام جهانی ویزایی با نام «هَیّا کارت» ایجاد کرده بود که در واقع شامل تمام مجوزهای لازم برای شرکت در این جام بود؛ از مجوز ورود به قطر گرفته تا بلیت مترو و حضور در فن‌فستیوال. خلاصه این‌که تهیه‌ی هیاکارت و بلیط‌ها، مهم‌ترین کاری بود که ما پیش از سفر باید انجام می‌دادیم.

سفر ما از ۱۷ نوامبر ۲۰۲۲ آغاز شد و ۱۴ روز بعد به پایان رسید. در آغاز سفر چیزی که بیش از همه توجهم را جلب کرد این بود که ما گراشی‌ها هر کدام بار زیادی با خود داشتیم که بیشتر شامل مواد غذایی و کیاب ماستی بود! ما به همراه ۲۰ نفر دیگر از گراشی‌ها با پرواز قطرایرویز به این کشور سفر می‌کردیم و بارهایمان شباهت زیادی داشت! این موضوع بیش از همه باعث تعجب متصدیان شرکت قطرایرویز شده بود.

البته سختگیری در این زمینه خیلی کم بود و خیلی جاها حتی واریسی دقیقی نمی‌کردند.

## توسعه با همکاری

من حدود ۱۸ سال قبل هم یک سفر کوتاه به قطر داشتم. اما تغییراتی که الان نسبت به آن زمان دیدم، اصلاً قابل وصف نیست. اگر بخواهم حتی بخش‌های کوچکی از جاذبه‌های کنونی قطر را بگویم، باز هم وقت کم می‌آورم.

بازی‌ها در هشت ورزشگاه قطر برگزار می‌شود. ورزشگاه‌هایی که وقتی در آن‌ها حضور پیدا می‌کنی با خودت می‌گویی به چه سرعتی این‌ها ساخته شده‌اند! از دوستی می‌شنوم که این‌جا تا همین چند سال پیش شن‌زار و دشت بوده و در این سال‌ها قطر به سرعت رشد کرده و روی توسعه‌ی پایتختش تمرکز زیادی کرده است. حتی چند مجموعه‌ی شهری در همین چند سال ساخته شده‌اند مثل شهر آموزش، لوسیل و دهکده‌ی کتارا. توسعه‌ای که تماماً در همکاری با کشورهای مختلف جهان ایجاد شده است؛ از ایجاد مترو با سرمایه‌گذاری مشترک قطری‌ها و فرانسوی‌ها گرفته تا وارد کردن ۵۰۰۰ خودرو از ژاپن و واردات نخل از عراق و...

در مدت برگزاری جام با وجود این که میزبانی قطر تا حد زیادی قابل قبول بوده و مسافرها راضی به نظر می‌رسند، اما آن‌طور که پیش‌بینی می‌شده اوضاع اقتصادی بازاری‌های این کشور با برگزاری جام جهانی رونق نگرفته است. از یکی از دوستان گراشی که در این مورد پرسیدم گفت که به نظرش «رکود العالمیه» (رکود جهانی) رخ داده و برای همین فروش کم شده است. شاید یکی از دلایل این اتفاق این باشد که قطر

قانونی دارد که بر اساس آن فقط اجناس اصل به فروش می‌رسند و همین باعث شده تا قیمت‌ها بیش از دیگر کشورها باشد.

البته هنوز هم نشانه‌هایی از اختلاف قطر با چهار کشور عربستان سعودی و امارات و مصر و بحرین دیده می‌شود. شنیده‌ها حاکی از این است که همچنان ورود جنس‌های اماراتی و سعودی به قطر ممنوع است.

یکی از مهم‌ترین امکاناتی که قطر در این سال‌ها ایجاد کرده، مترو است. متروی قطر با نگاه به آینده ساخته شده است. این مترو که سریع‌ترین قطار بدون راننده در جهان است، یکی از شیک‌ترین و کارآمدترین متروهای دنیاست و خودشان می‌گفتند ۱۸ میلیارد دلار برای آن خرج شده است.

فرودگاه هم بسیار بزرگ و به‌روز بود. از کجا می‌شد این را فهمید؟ از آن جا که از زمان رسیدن ما به فرودگاه تا بیرون رفتن از آن، شاید فقط ۴۰ دقیقه معطل شدیم. همه چیز مکانیزه و سریع و منظم بود. وقتی با فرودگاه شیراز مقایسه می‌کردیم، حالمان بد می‌شد چون تفاوت از زمین تا هفت آسمان بود! در شیراز برای خروج حداقل دو ساعت معطل شدیم!

در هنگام ورود ما به قطر طبق رسم کشورهای توریست‌پذیر، شرکت اوریدو که یک شرکت مخابراتی قطری-کوییتی است، در همان بدو ورود، یک سیم‌کارت با سه روز مکالمه رایگان و ۳ گیگ اینترنت رایگان به مسافران جام جهانی هدیه می‌داد.

در قطر هم مثل خیلی از کشورهای دیگر حاشیه خلیج فارس، دو نوع تاکسی اینترنتی وجود دارد: یکی شرکت انگلیسی اوبر، و دیگری شرکت اماراتی کریم.

از همه مهم‌تر هم نیروی انسانی‌ای است که در این شهر مشغول به کار است. در دوحه‌ی ۲۰۲۲ به هر کجا که نگاه کنی آدم‌هایی با ملیت‌های مختلف دیده می‌شوند. در مترو با یک پلیس سودانی آشنا می‌شوم که پسر و دخترش در تهران درس مدیریت می‌خوانند و با هم عکس یادگاری می‌گیریم. برای دریافت سیم‌کارت یک ایرانی راهنمایی‌مان می‌کند. او



می‌گوید: «سرعت اینترنت در قطر جزو سه کشور برتر جهان است.»

دولت قطر برای بهتر برگزار کردن جام جهانی، نیروهای مختلف از جاهای مختلف را دعوت کرده بود؛ مثلاً برای اورژانس از آلمان، و ایتالیا، برای مترو از نیپال، برای راهنمایی خیابان‌ها،

افرادی از آفریقا. این کار جدید و جالب بود، چون این افراد که معلوم بود کاملاً آموزش دیده‌اند و همه جا را می‌شناختند، در بلندی نشسته بودند و مردم را با شادی و خوش‌رویی راهنمایی می‌کردند.

## دیدنی‌های قطر

سوق واقف یا همان سوگ واگف، برای ما گراشی‌ها معنای دیگری دارد. این‌جا پراز مغازه‌های تاریخی است که گویای حضور گراشی‌ها در دهه‌های گذشته در این شهر است. اکثر گراشی‌ها در این بازار فروشگاه ادویه، مواد غذایی و مکسراتی دارند و تک‌توک صنف‌های دیگر مثل



اسباب‌بازی فروشی هم بین‌شان پیدا می‌شود. نقل است که نام سوق واقف از آن‌جا می‌آید که سال‌ها پیش در این بازار، عابران تمام کارهایشان را در حالت ایستاده (واقف) انجام می‌داده‌اند؛ از چای خوردن تا معامله. سوق هم که همان چارسوق فارسی است به معنی بازار. این بازار تاریخی تا چند سال پیش معروف بوده به بازار ایرانی‌ها و بعدها شیخ‌حمد آن را از مالکانش خریده و آن را بازسازی کرده است.

«کتارا» یک شهرک تازه‌ساخت و یکی از مکان‌های توریستی و جالب دوحه است و ظاهراً گران‌ترین قسمت قطر. برای من این بخش جالب این منطقه، آسمان‌نما بود. ورود به این بخش مجانی بود و به صورت سه‌بعدی، کل روند آفرینش را از تشکیل کره زمین تا زمان حال و سفرهای فضایی را جلوی چشممان می‌آورد. تلویزیون‌های بسیار بزرگی هم برای بخش مستقیم فوتبال در کتارا نصب کرده بودند.

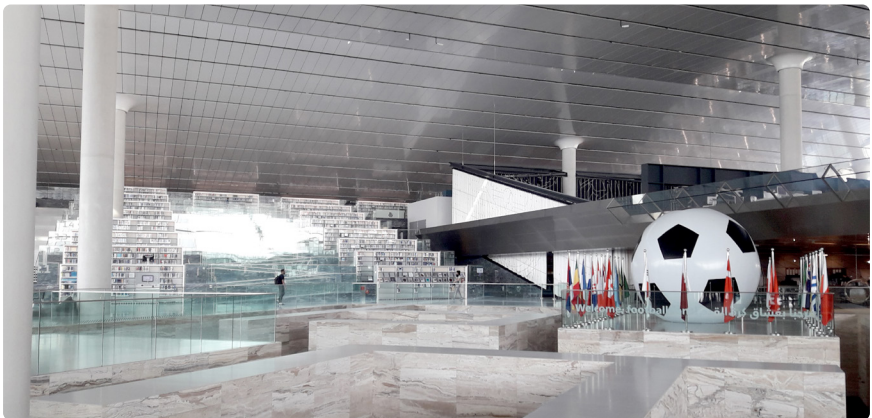
یک منطقه‌ی تاریخی را هم در منطقه الوکره بازسازی و به یک منطقه توریستی تبدیل کرده بودند. یکی از گراشی‌ها که ما را به آنجا برد، می‌گفت من وقتی دلم تنگ می‌شود می‌آیم اینجا. لب ساحل به





صورت یک مال سر باز در آورده بودند و بی‌شبهت به بندر لنگه و بندر کنگ خودمان نبود. بعضی از خانه‌های قدیمی هنوز پابرجا بود و فقط ترمیم شده بود و بعضی‌ها را هم تازه ساخته بودند. در تمام خانه‌ها هم مغازه‌های مختلف با انواع و اقسام کسب‌وکارها راه‌اندازی شده بود و اکثر فروشندگان هم بنگالی و فلیپینی بودند.

بازدید از کتابخانه ملی قطر هم از نقاط عطف سفر ما بود. کتابخانه‌ای بسیار بزرگ، با حدود شش میلیون جلد کتاب و تعداد بسیار زیادی اسناد و کتاب‌های خطی، از جمله از نویسندگان ایرانی. بزرگی کتابخانه و امکاناتی که در آن وجود داشت، آدم را به کنج‌کاوی و جستجو وامی‌داشت! در هر نقطه‌ای از کتابخانه، یک نفر برای راهنمایی ایستاده بود و امکان استفاده از کامپیوتر متصل به اینترنت و کافی‌شاپ و ... برای همه فراهم بود. حتی برای مطالعه هم جاهای متنوعی وجود داشت، از میز و صندلی و مبل گرفته تا صندلی‌هایی شبیه تاب و تخت راحت برای درازکش مطالعه کردن! ما در چند ساعتی که آنجا بودیم، فقط فرصت کردیم دو سه بخش از کتابخانه را ببینیم. مثل دیگر نقاط شهر این‌جا هم توپ فوتبال بزرگی به عنوان نماد جام جهانی در وسط کتابخانه نصب شده



بود. مطمئنم برای کسی که اهل کتاب باشد، این کتابخانه آن قدر بزرگ و متنوع است که اگر صبح برود، تا شب بیرون نمی‌آید.

در کنار این بناها و محلات جدید، دولت قطر توانسته بود دین اسلام را هم با استفاده از تکنولوژی و بهترین روش‌ها تبلیغ کند؛ از اعزام توریست‌های کشورهای مختلف به مساجد تاریخی گرفته، تا توزیع رایگان کتاب به زبان انگلیسی با بهترین کیفیت. این طور که به نظر می‌رسید قطری‌ها هدفشان مسلمان کردن دیگران نبود، بلکه قصدشان تغییر نگاه مردم دنیا به دین اسلام بود که در این کار هم موفق بودند.

بخش دوم

آدم‌ها



## دید و بازدید ملت‌ها

به نظر من جذاب‌ترین بخش جام جهانی پس از خود بازی‌ها، هواداران تیم‌ها بود، مخصوصاً آنهایی که با پرچم و لباس تیم کشورشان همه‌جا دیده می‌شدند. سن وسال هم مطرح نبود، از پیرمرد ۸۰ساله اسپانیایی گرفته، تا پسر بچه ۵ساله مراکشی که با والدینش به قطر آمده بود؛ از جوان برزیلی معلولی که با ویلچرش به قطر آمده بود تا جوانان انگلیسی‌دی‌جی‌پسند! به هر کدام که نزدیک می‌شدم هم متوجه می‌شدم که فوتبال را با نگاه سرگرمی می‌دیدند، نه سیاسی. با خوش‌رویی می‌آمدند و خودشان درخواست عکس می‌کردند یا اگر ما درخواست می‌کردیم راحت می‌پذیرفتند. من هیچ دشمنی و بحث و جدلی بین آنها ندیدم.



در این چند روز در همه‌جای شهر دوحه می‌شد هواداران تیم‌های مختلف را دید که با پرچم‌های رنگارنگشان این‌سو و آن‌سو می‌روند؛ در مترو، در اتوبوس و... این را از همان لحظه‌ای که وارد کشور میزبان جام جهانی شدیم، فهمیدیم. این‌طور که در خبرها خواندم حدود ۲ میلیون مسافر برای جام جهانی به قطر سفر کرده‌اند که در این میان حدود ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر ایرانی بودند.

در سوق واقف هم هواداران تمام کشورها حضور دارند و با یکدیگر عکس یادگاری می‌گیرند. هرچند ایرانی‌ها کمتر همراهی می‌کنند و

می‌گویند «ممکن است آن‌ها فکر کنند ما ندید بدید هستیم!» بعضی از اروپایی‌ها قلیان شیشه‌ای می‌کشند و بعضی مشغول رقص هستند. در این بازار تاریخی، بیشتر می‌توان تنوع فرهنگ‌ها و تبادل‌شان را به چشم دید.

یک روز که برای ناهار دعوت یکی از همشهریان گراشی در یک مال (مرکز خرید) معروف قطر بودیم، لباس تیم ملی را به تن داشتیم و قدم می‌زدیم. یک نفر وقتی ما را در این لباس دید، جلو آمد و سلام کرد. گفتم «زبان اردو می‌فهمی؟» گفت «بله. اهل کشمیر هند هستم و اسمم جنید است.» مسلمان بود و گفت دولت هند اذیتشان می‌کند. پرسید شما از کجایید؟ گفتیم ایران. اول فکر کرد گفتیم عراق. ولی بعد که متوجه شد، گفت: «ها، ایران! کاریت! (فرش)». یعنی ایران را با فرش می‌شناخت. بعد گفت: «صدام حسین آچه آدمی هه! (صدام حسین خیلی آدم خوبی است!)». بعد هم دست در جیبش کرد و یک ۵۰۰ ریالی زمان صدام حسین در آورد. در این حین، یکی از رفقای همراه ما خواست با او بحث کند، ولی من جلویش را گرفتم و گفتم: «ببین، این آدم از آن طرف دنیا، از کشمیر، یک ذهنیتی در مورد یک نفر که الان زنده هم نیست دارد. چه فرقی به حال ما می‌کند که باهاش درگیرش شویم؟» و خوشبختانه خیلی زود قضیه ختم به خیر شد و حتی بعد از آن این دو نفر



شماره واتس‌اپشان را هم رد و بدل کردند.

### همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌ها

در کل، طبق مشاهدات من، در قطر آدم‌ها آزاد بودند که هر طور می‌خواستند رفت‌وآمد کنند. در بین زنان هم محجبه بود و هم بی‌حجاب؛ هم با برقع و هم با لباس‌های معمولی. افراد از ملیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف بدون هیچ مشکلی، به صورت مسالمت‌آمیز همزیستی داشتند. حتی زنان و مردان بقیه کشورها، لباس‌هایی شبیه به لباس عربی می‌پوشیدند و عکس می‌گرفتند.

یکی از کارهای جالب تجار قطری برای هواداران، ساخت انواع و اقسام لباس و عقال (عقال) و غتره با پرچم کشورهای مختلف بود، که مورد استقبال هواداران قرار گرفته بود. آنها را می‌خریدند و می‌پوشیدند. البته من هر چه در بازار گشتم، از این نوع لباس‌ها برای ایران پیدا نکردم.

جز این‌ها که گفتم، سخت‌گیری زیادی را هم شاهد نبودم. بله، البته دولت قطر برای حفظ شان اسلام، یک سری مقررات وضع کرده بود، ولی این‌طور نبود که جلوی کسی را بگیرند و یا مجبور به پوشیدن یا نپوشیدن لباس خاصی کنند. جاهای مختلف، افرادی حضور داشتند و برای مردم این مقررات را توضیح می‌دادند و خیلی‌ها هم رعایت می‌کردند.

### سرود دوستی به بهانه فوتبال

جام جهانی را می‌توان جذاب‌ترین رویداد ورزشی جهان معرفی کرد چرا که همه‌ی ما به هر صورت میانه‌ای با فوتبال داریم، آن را می‌شناسیم و شاید حداقل چند باری پایه‌توپ شده‌ایم. همین موضوع باعث



می‌شود تا پیر و جوان با آن ارتباط برقرار کنیم و لحظه‌ای هیجان‌زده و لحظه‌ای دیگر سخت غمگین شویم. حالا چند هفته‌ای از این نوسان میان هیجان‌های مختلف گذشته است و آتش داغ تنور جام جهانی فروکش کرده است و هواداران فوتبال در سراسر جهان آرام گرفته‌اند. آرژانتین با کاپیتان اسطوره‌اش، مسی، در یک بازی نفس‌گیر جام را از چنگ تیم همه‌چیزتمام فرانسه در آورده است و خیالمان راحت شده که جام برای چهار سال در بوئنوس آیرس خواهد بود.

اما فرای بازی‌هایی که در جام جهانی انجام می‌شود، این تعامل ملت‌هاست که در محل برگزاری بازی‌ها به چشم می‌آید. این موضوع احتمالاً مهم‌ترین دستاورد من از سفر به جام جهانی بود. دیدن هواداران کشورهای مختلف در لباس‌های رنگارنگ کشورهانشان در حالی که پرچم‌هایشان را به دوش می‌کشند و با یکدیگر آواز می‌خوانند.

البته یک نکته‌ی جالب، عدم مصاحبه با خبرنگار اسرائیلی در ورودی استادیوم بود. خیلی از هواداران قبول نمی‌کردند که با این شبکه مصاحبه کنند. خبرنگارشان نزدیک ما آمد که مصاحبه کند. دوست ما پرسید از کدام کانال هستید. گفت اسرائیل. ایشان هم مودبانه گفت:





متاسفم، ما نمی‌توانیم با شما مصاحبه کنیم. این قدر درخواست مصاحبه‌اش رد می‌شد که خیلی ناراحت شد و حتی به گریه افتاده بود.

## مهمانی خودمونی‌ها

احتمالا به نسبت دیگر مسافرهای جام جهانی، تجربه‌ی ما گراشی‌ها خیلی متفاوت است؛ چرا که ما این‌جا آشنایان زیادی داریم و هر شب مهمان یکی از آن‌ها بودیم. در دوحه خیلی از گراشی‌ها و لاری‌ها و... اجتماعی را تشکیل می‌دهند که طی سال با هم در ارتباطند و مهمانی‌هایشان رونق زیادی دارد. تقریبا تمام شب‌هایی که در دوحه بودیم، مهمان سفره‌ی بی‌چشم داشت این مردم سخاوتمند بودیم. مهمانی‌هایی که به گپ‌وگفت



درباره‌ی اوضاع اقتصادی و مرور خاطرات مهاجرها و مواطن‌ها می‌گذرد. در این مهمانی‌ها رسم این است که هر کسی دعوت می‌شود، میزبان فروتنانه به او خدمت می‌کند. سفره‌های رنگارنگی که از مکنث و سخاوت آن‌ها حکایت دارد. همه‌ی خانه‌های گراشی‌ها یک قسمت در حیاط دارند به اسم

مجلس، که مبله یا با تشک و پشتی است و مهمان‌ها معمولا در آنجا پذیرایی می‌شوند. همه چیز این بخش از بقیه‌ی خانه جداست.

ما شب اول و شب آخر اقامتمان در خانه‌ی شیخ احمد برای صرف شام دعوت بودیم. میزبان ما، پسران شیخ احمد، با خوشرویی و سخاوت از ما پذیرایی می‌کردند. آن‌ها به رسم پدر بزرگوارشان، خودشان سر



سفره نمی‌نشستند، بلکه دور ما می‌گشتند و پذیرایی می‌کردند و بعد از ما غذا می‌خوردند.

در این مهمانی‌ها درباره‌ی مهاجرت گراشی‌ها به قطر پرس‌وجو می‌کنم. «اولین گراشی که به قطر آمده،

احتمالاً حاج‌عبدعلی کمالی است که خانه‌اش در گراش کنار حسینیه سنگاوی بوده. شاید حدود ۱۰۰-۱۰۵ سال قبل.» این را یکی از گراشی‌ها می‌گوید که پدرش ۸۵ سال قبل ساکن قطر بوده و در دوحه از دنیا رفته است. اصولاً گراشی‌ها خاطرات زیادی از تاریخ مهاجرت مردم جنوب فارس به این کشور دارند. از زمانی که قطر هنوز با چیزی که امروز هست فاصله‌ی زیادی داشته است. میان دیدوبازدیدها تلاش می‌کنم از این تاریخ پیرسم و با آن‌ها درباره‌ی این جامعه‌ی اچمی‌زبان صحبت کنم. آدم‌هایی که حالا دیگر مهاجر نیستند و ملیت‌شان قطری است.

در این میان فرصتی پیش آمد و یک روز سری زدیم به محله‌ی قدیمی‌ای که گراشی‌ها در آن ساکن بودند. تعدادی از آن‌ها هنوز ساکن قطر هستند اما بعضی از آن‌ها در دهه‌ی ۶۰ اصطلاحاً کنسل شده‌اند و برگشته‌اند به ایران. با این وجود، خانه‌های این محله هنوز به همان شکل وجود دارد. از جمله خانه‌ی حاج اسد عبداللهی. آن‌ها این‌جا سال‌هاست که مسجد و ماتم (حسینیه) داشته‌اند و متولی آن بوده‌اند. هرچند ماتم بعدها تخریب شده و کسی از آن صحبت نمی‌کند.

من از روزی که شیخ احمد را در قطر دفن کردند، قصد کرده بودم که



به علت دینی که ایشان به گردن گراش دارد، روزی بروم قطر و سر قبرش فاتحه بخوانم. بالاخره در این سفر به این آرزو رسیدم و بقیه را هم تشویق کردم که بیایند. ساعت ۲ عصر به قبرستان مسیمیر در منطقه ابوهامور

رفتیم. تقریباً یک سوم قبرستان برای دفن شیعیان در نظر گرفته شده بود اما کسی اجازه نصب سنگ قبر و نماد و اجرای مراسم نداشت. در بخشی از این قبرستان هم داعشی‌های کشته‌شده در جنگ عراق و سوریه خاک شده بودند.

### بازدید از موزه‌های شخصی

سفر به قطر باعث شد که شانس بازدید از چند موزه شخصی را هم پیدا کنیم. یکی از جذاب‌ترین این موزه‌ها، موزه‌ی شخصی کلکسیون‌دار گراشی، علی درویشی، بود. او که بسیار به گراش علاقه‌مند است و در عرصه‌ی جمع‌آوری اشیاء و عکس‌های قدیمی هم بسیار فعال است، به گرمی از ما استقبال و پذیرایی کرد و موزه‌اش را به ما نشان داد. در حین صحبت، در مورد عکس‌های قدیمی که در صفحه‌اش در اینستاگرام می‌گذارد نیز پرسید: «آیا کار من در گراش تاثیرگذار است؟» و از این که با جواب مثبت ما روبه‌رو شد بسیار خوشحال شد و گفت: «اگر کسی برای من عکس بفرستد، من اسکن می‌کنم و برایشان پس می‌فرستم.» او بسته‌ای حاوی ۲۰۰ عکس را نیز به ما سپرد که به صاحبش در گراش

برگردانیم.

موزه‌ی بزرگ علی درویشی که محل کارش هم هست، در زیرزمین خانه‌اش قرار دارد و در آن انواع و اقسام وسایل و اشیاء قدیمی و جدید، از رادیوهای قدیمی گرفته تا روزنامه‌های دوران پهلوی را جمع‌آوری کرده است. بخشی از درآمدش هم از راه فروش این اشیا حاصل می‌شود. فروشنده‌اش اهل نیپال بود و کریشنا نام داشت. او ۱۵ سال در آنجا مشغول به کار بود. از او



پرسیدم: «چرا این همه وقت اینجا مانده‌ای؟» و جواب داد: «به خاطر اخلاق خوب این آقا (علی درویشی)».

من چند «آدمکه»، عروسک دست‌ساز سنتی گراش، که همسر من کارگاه «هَشْفَخ» ساخته است را همراه با شناسنامه‌ی عروسک‌ها، با خود به عنوان سوغاتی گراش به قطر برده بودم. یکی از این عروسک‌ها را به پاسداشت خدمات و فعالیت‌های علی درویشی به او تقدیم کردم تا در موزه‌ی او هم این صنایع دستی که به عنوان اثر ملی ایران ثبت شده است، دیده شود.

ناگفته نماند که درویشی یک پرسپولیسی سفت‌وسخت است و با توجه به آشنایی و نسبت فامیلی با ناصر محمدخانی (از اولین کسانی که وارد لیگ قطر شد)، هنوز با خیلی از بازیکنان ایرانی ارتباط دارد. او هم

مثل ما بلیت بازی ایران-آمریکا را تهیه کرده بود و قرار بود بازی را در ورزشگاه ببیند.

یکی دیگر از موزه‌های جذاب که از آن بازدید کردیم، متعلق به کلکسیون‌داری به نام خالد عجمی بود که اصالتاً اهل هرنگ و جوانی بسیار مهمان‌نواز و خوش‌مشراب بود. به گفته‌ی خودش، از حدود چهار سال قبل شروع به جمع‌آوری عتیقه‌جات در خانه خودش کرده بود و می‌گفت حتی از گرایش هم جنس برایم می‌فرستند. خالد می‌گفت: «اولین چیزی که مرا علاقه‌مند به این کار کرد، دیدن لباس پدربزرگم بود که از لار تهیه شده بود.» خود خالد عجمی به زبان انگلیسی و عربی حرف می‌زد و دوستش، عادل لاری، صحبت‌هایش را برای ما به لاری ترجمه می‌کرد.

خالد می‌گفت از چهار روز پیش از شروع جام جهانی، با دولت قطر مذاکراتی کردیم و مجوز گرفتیم که در خانه‌مان را به روی هواداران فوتبال باز کنیم. در مدت کمی، موزه به یکی از جاذبه‌های توریستی آنجا تبدیل شده بود. روزی که ما برای بازدید رفتیم، هواداران تیم‌های مختلف مثل مکزیک و آرژانتین هم آمده بودند و با قهوه و چای و شیرینی پذیرایی می‌شدند. البته ما گراشی‌ها به صورت ویژه شام را مهمان آنها بودیم. در هنگام بازدید، یک ژاپنی را آنجا دیدم. با انگلیسی «آب‌نخورده» گفتم: «وات ایز یور نیم؟» گفت: «شش و شش و شش و شی.» من که هنگ کرده بودم، از دوستم که انگلیسی روان صحبت می‌کرد کمک خواستم. وقتی او باهاش صحبت کرد، گفت: «دارد می‌گوید اسمش تسوشی میورا است و اتفاقاً هوادار تیم ملی ایران است و می‌گوید برای برد تیمتان دعا می‌کنم.»

بخش سوم

فوتبال



## ورزشگاه؛ هیجان و استرس

ما فقط توانستیم بلیت دو تا از بازی‌ها را خریداری کنیم. بازی‌های اول و آخر گروه B جام جهانی؛ ایران و انگلیس؛ و ایران و آمریکا! دو بازی که باعث شده بود این گروه سیاسی‌ترین گروه جام لقب بگیرد. جز این مورد، جام جهانی قطر شامل حواشی سیاسی و غیر سیاسی دیگری هم بود؛ از اولین پرواز مستقیم بین تل‌آویو و دوحه گرفته تا ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی در ورزشگاه‌ها.

در کنار نمادهای یادبود مختلف جام جهانی، دولت قطر یک اسکناس ۲۲ ریالی هم چاپ کرده بود که اسکناس رایجی هم نیست. شش میلیون قطعه از این اسکناس را برای درآمدزایی چاپ کرده بودند و به امضای رییس فیفا و امیر قطر رسیده بود. باید این اسکناس را از صرافی یا بانک به قیمت ۷۵ ریال می‌خریدیم. البته یکی از گراشی‌ها که کارمند بانک بود، زحمت کشید و برای ما گرفت. اسکناسی که به همین زودی قیمتش دو برابر شده است.



قیمت بلیت استادیوم برای بازی‌های ایران، هر کدام ۲۵۰ ریال بود (اگر هر ریال را ۱۱ هزار تومان در نظر بگیریم، می‌شود حدود ۲ میلیون و هفتصد هزار تومان) نکته‌ی عجیب، پخش موسیقی ساسی‌مانکن در ورودی استادیوم قبل از بازی ایران و آمریکا بود که کم‌کاری مسئولین ایرانی را می‌رساند.

## بازی‌های ایران

روال برگزاری بازی‌ها این است که سه ساعت پیش از بازی‌ها در ورزشگاه باز می‌شود. ما با مترو و پیاده در صف‌های مختلف به ورزشگاه خلیفه الریان رفتیم که قرار بود آن‌جا تیم ایران با انگلیس بازی کند. پیش از بازی به نظر می‌رسید که تماشاگران ایرانی از تماشاگران انگلیسی بیشتر هستند. آن‌ها با همدیگر تعامل و معاشرت خوبی داشتند و همه چیز آرام به نظر می‌رسید.

ابتدای بازی ایرانی‌ها سروصدایشان خیلی به چشم می‌آمد و تیم هم کارش را ادامه می‌داد. اما با اتفاقی که برای بیرانوند در دقیقه هشت رخ داد، بازی کاملاً در دست انگلیسی‌ها افتاد. حالا دیگر تماشاگران انگلیسی تیمشان را حسابی تشویق می‌کردند و با این وجود بین تماشاگران ایرانی تنش زیادی حس می‌شد و گاه‌به‌گاه شعارهای سیاسی نیز شنیده می‌شد. عکاس‌ها که متوجه شده بودند تعداد گل در دروازه‌ی ایران بیش‌تر است، تجمع کردند پشت دروازه‌ی ما و بینشان جای سوزن انداختن نبود! خلاصه این‌که اولین تجربه‌ی ما از بازی‌های جام جهانی با بدترین نتیجه‌ی تاریخ تیم ملی مقارن شد! بعد از بازی همه آرام آمدیم بیرون و یک ساعت و نیم طول کشید تا به خانه رسیدیم.

بازی ایران و انگلیس حتی از بازی ایران و آمریکا سیاسی‌تر بود، چون اولین بازی بود و به خاطر اتفاقات ایران، جو سنگینی به وجود آمده بود. در ورزشگاه، گروه‌های مختلف با پرچم‌های مختلف حضور داشتند و شعارهایی می‌دادند، از جمله شعار «زن زندگی آزادی». روی لباس خیلی‌هایشان هم چیزهایی چاپ شده بود. در دقیقه‌ی ۲۲ بخشی از جمعیت که از خارج از ایران آمده بودند، شعارهایی سر دادند. این درحالی بود که در این بازی تماشاگرها با پرچم رسمی ایران هم تعدادشان زیاد بود و تا آن‌جا که من مشاهده کردم درگیری‌ای بین دو طرف پیش نیامد.



ولی علت اصلی باخت به نظر من به عنوان یک تماشاچی عام فوتبال، ربط چندانی به هواداران و شعارهایشان نداشت. علت باخت، بستن دفاعی تیم از همان شروع بازی و رو شدن دست کپروش برای بقیه تیم‌ها بود. به گفته مربیان گراشی، وقتی با یک مهاجم بازی می‌کنی، معلوم است که برای مساوی آمده‌ای. آسیب‌دیدگی شدید بیرانوند در ابتدای بازی هم خیلی در افت روحیه تیم و حتی سرمربی تاثیرگذار بود. او حکم یک دفاع آخر را برای تیم داشت و وقتی مصدوم شد، کپروش دو دستی بر سر خودش کوبید. بعد



از گل اول و دوم هم که شیرازه تیم کلا از هم پاشید. مشخص بود که یک سری اختلافات در اردوی تیم ملی هست که ریشه در تعویض مربی داشت. وقتی یک نفر مثل اسکوچیچ را که دست خالی تیم را به جام جهانی رسانده کنار می‌گذارند و یک نفر مثل کپروش را می‌آورند که فقط گل نخوریم، نتیجه همین می‌شود.

بازی دوم مقابل ولز را با دوستان در خانه دیدیم و چهار روز بعد برای تماشای بازی با آمریکا راهی ورزشگاه الثمامه شدیم که فاصله‌اش تا خانه‌ی محل اقامت ما حدود ۱۰ دقیقه بود. پس از برد مقابل ولز، امیدوار بودیم که با برد جلوی آمریکا از گروه صعود کنیم. خاطره‌ی شکست تلخ در بازی اول را فراموش کرده بودیم و همه‌ی ما منتظر برد بودیم. در این بازی، شرایط تماشاگرها عوض شده بود. تنش کمتر بود و پرچم‌های جمهوری اسلامی ایران در دست تماشاگران بیشتری دیده می‌شد. از آن جایی که بلیط بازی‌ها از دو ماه قبل رزرو شده بود، قیمت بلیط در بازار سیاه به ۶۰۰ تا ۸۰۰ ریال قطری

هم رسیده بود (در این روزها هر ریال قطری حدود ۱۱ هزار تومان بود). در کنار ورزشگاه یک دسته از ایرانی‌ها شعار می‌دادند: «ایران ما چند سالشه؟» و دسته‌ی دیگری پاسخ می‌دادند: «دو هزار و ششصد سالشه». با وجود این همه امیدواری، نتیجه‌ی این بازی هم به نفع ایران رقم نخورد. یک گل در نیمه‌ی اول، نتیجه‌ی پایانی بازی را مشخص کرد و ما یک بار دیگر از صعود از گروه ناکام ماندیم. پس از بازی اما جو هنوز آرام بود. ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها با یکدیگر عکس یادگاری می‌گرفتند و دیگر گری نمی‌خواندند.

### جشنواره‌ی هواداران

جز این بازی‌ها، شانس ما زد و یک بازی دیگر هم در ورزشگاه دیدیم. بازی بلژیک و مراکش! داستان این بود که من و چند تن از دوستان به یکباره تصمیم گرفتیم خودمان را به ورزشگاه الثمامه که نزدیک محل اقامتمان بود برسانیم و ببینم وضعیت چطور است. وقتی به آنجا رسیدیم، دیدیم حدود سه هزار تماشاچی مراکشی بدون بلیت جلوی ورزشگاه تجمع کرده‌اند و شعار می‌دهند. پلیس قطر در چند مرحله سعی کرد آنها را با صحبت متفرق کند، اما موفق نشد. در نهایت، وقتی چند دقیقه از شروع بازی گذشته بود و گویا بخشی از ظرفیت ورزشگاه خالی مانده بود، به هواداران مراکشی اجازه داد یکی یکی وارد ورزشگاه شوند و صندلی‌های خالی را پر کنند. ما هم خودمان را بین مراکشی‌های تنومند جا انداختیم و توانستیم به صورت مجانی وارد ورزشگاه شویم. اگر بازی‌های مراکش را دیده باشید حتما می‌دانید که چه بازی جذابی هم بود!

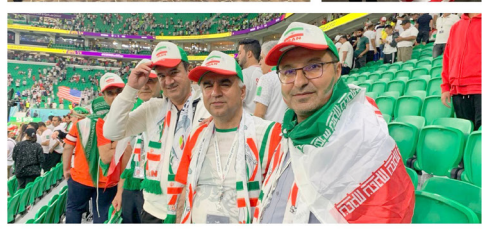
بیرون از ورزشگاه جشنواره‌ی هواداران برپا بود. مخصوصاً در نقطه‌ای از منطقه‌ی کورنیش محلی وجود داشت که با نام فن‌فستیوال FANFESTIVAL (با معنای تحت‌اللفظی جشنواره هواداران) آن‌ها را می‌شناسیم و محل اصلی

تجمع هواداران بود. بیشتر هوادارانی که بلیط بازی‌ها را نداشتند این‌جا جمع می‌شدند و بازی‌ها را می‌دیدند و به همین دلیل همیشه حسابی شلوغ بود و مردم هر کشوری بعد از بازی تیمشان این‌جا شادی می‌کردند. حتی قطری‌ها که بازی افتتاحیه را باخته بودند، این‌جا جشن گرفتند. در فن فستیوال موضوع فقط «شادی» بود. عربستانی‌ها از بردشان مقابل آرژانتین حسابی خوشحال بودند و آن‌سوتر چند جوان مراکشی را دیدم که تا متوجه شدند ما ایرانی هستیم، گفتند: «ما در جام قبلی از شما یک-هیچ باختیم» و با هم خندیدیم. آن‌ها از همان روزهای ابتدای جام خیلی پیگیر تیمشان بودند و دیدیم که چه تیم معرکه‌ای دارند!

در فن فستیوال، یک قسمت تنها نوشیدنی حلال و متعارف مثل کوکا و پیپسی به قیمت ۳ ریال قطری فروخته می‌شد؛ و در قسمتی دیگر، نوشیدنی الکلی به قیمت ۵۰ ریال قطری. هر کس دوست داشت و اهلش بود، می‌رفت و می‌گرفت! البته بعضی‌ها (قاعدتا غیر گراشی‌ها) می‌گفتند که درصدش خیلی کم است. نکته جالب این بود که هر نوشیدنی که می‌گرفتی، در بطری را همان‌جا باز می‌کردند که یعنی باید همان‌جا سرو می‌کردی.

این‌جا بیشترین هوادارانی که من دیدم، مکزیکی‌ها بودند. مکزیکی با غیر از لباس مکزیک هم ندیدم. وقتی در مورد علت این قضیه سوال کردیم، گفتند «خب جام جهانی ۲۰۲۶ را ما برگزار می‌کنیم (همراه با کانادا و آمریکا) و از الآن داریم جوسازی می‌کنیم!»

از همین الان با خودم فکر می‌کنم که خوش به حال کسانی که می‌توانند چهار سال بعد هم به دیدن جام جهانی و هواداران فوتبال در کشورهای آمریکا، کانادا و مکزیک بروند!



کتابچه‌ی حاضر، نسخه‌ی چاپی یادداشت نویسنده  
است که در زمستان ۱۴۰۱ برای انتشار در وبگاه خبری  
هفت‌برکه نوشته شده است.



هفت‌برکه

خبر و فرهنگ در شهر گراش

[www.7Berkeh.ir](http://www.7Berkeh.ir)